

## نثر فارسی دیروز و امروز و فردا

در شماره‌های اخیر مجله یغما سه مقاله از آقای اسلامی ندوشن با عنوان خصیصه شاهکارها خواندم و لذت بردم. باید به ایشان تبریک بگویم که نثر فارسی را به این سادگی، رسائی و زیبایی می‌نویسند. خاصیت دیگر نوشته ایشان آنست که شور و شوق خود را به خواننده منتقل می‌کنند و این صفت دیگر کلام فصیح است. اگر ادبیات فارسی مبلغان و معلمان بیشتری مثل آقای ندوشن داشت تا این حد مورد بیزاری جوانان واقع نمی‌شد. نثر آقای ندوشن در این مورد و موارد دیگر از بهترین نمونه‌های نثر امروز فارسی است. دوره مقالات دیگری که با رغبت خواندم مقالات آقای شیخ الاسلامی در باره سیمای احمد شاه قاجار بود. آقای شیخ الاسلامی گذشته از اینکه مستند و مدلل سخن می‌گویند به فارسی درست و رسا و مطبوع سخن می‌گویند. همه جا در نوشته ایشان لفظ مساوی با معنی است. از مترادفات بیجا و کلمات پرطمطراق پرهیز دارند. عالمی هستند که زبان مادری خود را درست آموخته و درست می‌نویسند. این نمونه دیگری از نثر فصیح، ساده و زیبایی فارسی امروز است.

در مقابل این دو مقاله نامه‌ای از مرحوم شیخ ابراهیم زنجانی به مرحوم تقی‌زاده خواندم که نمونه نثر «دیروز» فارسی است. منظوم از «نثر دیروز» نثریست که در دوره صفویه یا پیش از آن شروع شد و تا دوران قاجاریان ادامه یافت. بعضی از خواص این نثر از این قبیل است.

فزونی الفاظ بر معانی و پرطمطراق بودن کلام :

« با اینکه می‌دانم با آن سعه صدر و عظمت قدر از سوء وقایع شخصیه و اغراض فاسده حاسدین و نکبات راجعه بنفس خود نه چندان متأثرید که از تراجع امور نوعیه و نکبات و خطرات وطنیه واضح است روح عالی و نصب نورانی همیشه نظر به اوسع و عالی دارد. »  
به ابهام می‌شود درک کرد غرض بیان فضایل مرحوم تقی‌زاده است.  
فقدان فعل در جمله‌ها از این قبیل :

« انصافاً جناب معز الملک جوان باک نفس غیرتمند با این مستمند و چند نفر دیگر من جمله آقای صنیع الدوله و حسینعلی خان تماق‌کرده متوجه ساخته. »

فقدان معنی در جمله‌های دیگر از این قبیل :

« راه ما زندان از برنج و ذغال مسدود است. »

آیا غرض اینست که از بس ذغال و برنج در راه مانده جاده ما زندان مسدود شده است یا چون جاده ما زندان مسدود شده است ذغال و برنج حمل و نقل (ترابری!) نمی‌شود.

یا: « چند نفر را هم مشغولیم. امید دخول داریم. »

و: تلگرافی به امضاء کل نمایندگان به عجله در حرکت شد. .  
 بنظر می‌رسد غرض آقای افشار از چاپ کردن این نامه همین بوده است که نشان‌دهند  
 نثر فارسی که در دست نویسندگان امروز چنین ساده و دقیق و رسا و زیباست دیروز دچار چه  
 انحطاطی بوده است. نکته جالب اینست که میان نثر این نامه و وضع سیاسی «دیروز» چنان  
 که آقای شیخ‌الاسلامی برای ما تشریح کرده‌اند وجه اشتراکی هست و آن اشتراك در اغتشاش  
 است. با اینحال اگر آقای افشار تصور می‌فرمایند فوائد سیاسی و اجتماعی بر این نامه  
 مترتب است خوبست آن را به نثر فارسی قابل فهم -- یا اگر آن ممکن نباشد به عربی  
 ترجمه کنند تا مورد استفاده علاقه‌مندان قرار گیرد.

شاید در دوران طولانی ادبیات ما نثر فارسی هیچگاه چنین ساده وقادر و رسا و مطبوع  
 نبوده است که نثر امروز ما یعنی نثر فارسی پنجاه سال اخیر.

از میان استادان نثر امروز که افسوس دیگر باقی نیستند می‌توان محمد قزوینی، محمد  
 علی فروغی، بهمنیار، نفیسی، عباس اقبال، فروزانفر و مینوی را نام برد.

از میان نویسندگان امروز اگر فقط بخواهیم صد نفر را بر سبیل نمونه ذکر کنیم  
 می‌توانیم جمال زاده، بزرگ علوی، پرویز و زهرای خانلری، رسول پرویزی، فواد  
 روحانی، دشتی، اسلامی ندوشن، نصرالله فلسفی، فریدون آدمیت، یار شاطر، زرین --  
 کوب، خوئی، صفا، مجتبائی، مؤتمن، منوچهر امیری را در نثر ادبی و تاریخی و  
 یحیی مهدوی و منوچهر بزرگمهر را در نثر فلسفی<sup>۱</sup> و احمد آرام و رضا اقصی و غلامحسین  
 مصاحب و قربانی را در نثر علمی و حمید عنایت و شیخ‌الاسلامی و فرامرزی و تفضلی و خواجه  
 نوری را در نثر سیاسی نام ببریم. مقایسه نثر آنها با نامه مورد بحث در بالا پیشرفت فکری و  
 معنوی ما را در پنجاه سال اخیر نشان می‌دهد.

عده مترجمان زبردست که آثار مهم علمی و ادبی را از عربی یا زبانهای اروپائی به  
 فارسی فصیح و زیبا ترجمه کرده‌اند کم نیست. از آن میان اگر چند اسم را ذکر کنیم می-  
 توانیم ابوالقاسم پاینده، محمد قاضی، محمد سعیدی، ابوالقاسم طاهری، شفا، نجف دریا  
 بندری، محمود بهزاد و پرویز مرزبان را نام ببریم.

باید گفت در پنجاه سال اخیر در نثر فارسی رستاخیزی به وجود آمده است که دوره  
 ما را از دورانی ممتاز ادبیات فارسی می‌کند و مثلاً با دوران سامانی قابل مقایسه است.  
 در هیچ زمانی مثل امروز نثر فارسی وسعت و قدرت بیان را نداشته است. ایسن امر  
 موجب دلگرمی و خشنودی است چون برای بقای فکر و تمدن کشوری هیچ چیز از زبان  
 مهم‌تر نیست.

لیکن اخیراً در مسیر پیشرفت زبان و توسعه آن انحرافات دیده می‌شود که موجب  
 نگرانی است. بر اثر شتاب بعضی جوانان «جویای نام آمده» و عده دیگری که هر چند  
 جوان نیستند جویای نامند، این تصور در اذهان پیدا شده است که برای نویسنده شدن پرمودن  
 راه طولانی تربیت شدن در مکتب فصیح گذشته لزومی ندارد. می‌توان بدون آشنایی کامل  
 با شعر و نثر گذشته فارسی نویسنده و شاعر شد چنانکه بی‌مقدمات به مقامات دیگر می‌توان  
 رسید، تجلی این شیوه تفکر در شعر به صورت «جیغ بنفش» دیده می‌شود و در نثر به صورت

ابداعات در تعبیر و اختراع الفاظ که بر روی هم نوشته آنها را نامفهوم و نامطبوع و بیچیده می‌کند. شرکج و کوله‌ای که بدین ترتیب دارد به وجود می‌آید نخست با بعضی مقالات و نطق‌های سیاسی شروع شد و از آنجا به رادیو و تلویزیون راه یافت. نثری را که بدین ترتیب دارد مرسوم می‌شود می‌توان نثر فارسی فردا خواند - چون برای خوانندگان و شنوندگان امروز نه مفهوم است و نه دلپسند.

خطری از ناحیه دیگر نیز به نامفهوم کردن زبان فارسی «فردا» کمک می‌کند و آن تب مجدد اختراع لغات پارسی‌سره یا اوستائی یا آریائی یا صرف‌آمن در آوردی برای مفاهیمی است که قرن‌ها در این اجتماع وجود داشته و با الفاظ مفهوم بیان می‌شده است. سابقاً مدتی دچار چنین تبی بودیم و خوشبختانه از آن رستیم. همه می‌دانیم وضع حمل و نقل در ایران با سایر پیشرفتهای اجتماعی و سیاسی ما همدوش نبوده است. (آمد و رفت در تهران یعنی حمل و نقل آدمیزاد را در نظر بگیرید! دور انداختن لفظ حمل و نقل و استعمال «ترابری» بجای آن مشکل حمل و نقل را چاره نمی‌کند - فقط آن را نامفهوم می‌کند. حتی شنیده‌ام در نظر است نام بعضی شهرهای ایران - مثلاً اصفهان - عوض شود و به صورتی تبدیل شود که مثلاً در اوستا یا کتیبه‌های داریوش آمده است!

با توجه کردن به اینکه برای دهها هزار لغات علمی و فنی که مفاهیم آنها در زبان ما وجود نداشته است باید اصطلاح بسازیم یا اصطلاحات مغرب زمین را عیناً بپذیریم (که راه صحیح هم این است) حیف است نیروی خود را صرف نامفهوم کردن زبانی کنیم که مولوی و سعدی و حافظ ساخته و برای ما یادگار گذاشته‌اند. فرض کنیم در دارالعلم قم به عالمی برخورد می‌کنید که مشغول تحقیق در مثنوی مولانا است - استاد زبان فارسی و عربیست و ولی هیچ زبان فرنگی نمی‌داند (که هیچ مایه شرمساری نیست). می‌خواهید از او پرسید که مثنوی را از چه لحاظ مورد تحقیق قرار می‌دهد: از لحاظ فکر عرفانی مولانا یا از لحاظ تأثیراتی که از تعلیمات اسلامی گرفته است. اگر از او پرسید «نقطه نظر شما در تحقیق در مثنوی چیست» نخواهد فهمید چه می‌گوئید زیرا عبارت نالازمی را از فرنگی به فارسی نامفهوم ترجمه کرده‌اید، ولی اگر پرسند «نظر گاه شما چیست» فوراً خواهد فهمید. مولانا در قصه «فیلی اندر خانه تاریک بود» برای این معنی می‌فرماید: «از نظر که گفتشان بد مختلف».

جوانی که انگلیسی یا فرانسه را درست نخوانده و نیاموخته است که در زبان انگلیسی و فرانسه love یا amour به دو معنی است: عشق و معشوق، در نوشتن نامه به معشوقه خود می‌نویسد «عشق من» در حقیقت باید به خودش نامه بنویسد چون «عشق» احوال روحی خود اوست و در عالم خارج وجود ندارد. شاید بیچاره تصور می‌کند «معشوقه» باید چادر نماز بسر داشته باشد در صورتیکه «عشق» می‌تواند با دامن کوتاه و حتی بیکنی در میان مردم ظاهر شود و او معشوقه چادری نمی‌خواهد.

کسانی که نثر امروز فارسی را وسیع و توانا و غنی و زیبا کرده‌اند همه در مکتب‌استاد درس خوانده و از آثار گویندگان بزرگ زبان فارسی تعلیم گرفته‌اند. داهی جز این نیست.

کار ناکرده و رنج نابرده دانشمند و نویسنده و شاعر و هنرمند نمی‌توان شد ولی جادوگر می‌توان شد!

امیدوارم دستگاههایی که متصدی تربیت ملی ما هستند از وزارت آموزش و پرورش گرفته تا دستگاه رادیو و تلویزیون توجه داشته باشند که آموختن زبان مادری به نسل جوان مهمترین رکن تربیت ملی است. کار آنها آموختن زبانی است که داشته‌ایم و بدان علت در جهان نام آوریم - نه اختراع زبان جدیدی که جای زبان فردوسی و بلعی و خواجه نظام‌الملک و رودکی و سعدی و مولوی و حافظ را غضب کند.

## فرودهونر

از کتاب طرفه‌ها

نوشته اقبال یغمائی

### عشق ورزی در روزگاران دیرین

جمیل بن عبدالله از عشاق معروف عرب بود. (در سال ۸۳ هجرت در گذشت.) در آن زمان عشق را مفهوم دیگر بود و از پاکی و صفا به شهوت و پلیدی نمی‌انجامید. بئینه، معشوق جمیل، در زمان خود به زیبایی و تازه رویی و لطافت طبع مانند نداشت. این دو سخت دلپاخته یکدیگر بودند؛ اما همصحبتی عاشق و معشوق در آن روزگاران آسان میسر نمی‌شد؛ برای معشوق مایه تنگ و رسوایی بود و اگر پدر یا برادر دختر درمی‌یافتند که با نامحرمی به عشق ورزی دیدار کرده کشتنش را واجب می‌شمردند.

باری، پس از مدتی دراز سرانجام جمیل و بئینه در جایی خلوت بهم پیوستند. جمیل گفت فرصت چون برق می‌گذرد اجازه بده پس از این مدت دوری و آرزومندی، پیش از آنکه نامحرمی بر ما بگذرد از تو کام بگیریم. بئینه برآشفته، او را به مشت فرو کوفت، از خویش راند و به خشم گفت: اگر می‌دانستم اینقدر ناپاک طبعی هرگز خیالت را دردل نمی‌آوردم و به دیدارت نمی‌آمدم.

جمیل خنجر را که زیر دامنش نهان کرده بود بیرون کشید و گفت: غرض آزمودن تو بود. اگر خویش را تسلیم من می‌کردی بی‌درنگ با این خنجر سرت را از تن جدا می‌کردم.

پایان و حاصل عشق این دو دلداده درست بر کسی معلوم نشده است!